

استعمار و ترجمه*

محمدعلی مختاری اردکانی

مقدمه:

آندره لِفُور، محقق و نظریه پرداز فقید ترجمه، و ویراستار سابق کتب مربوط به ترجمه انتشارات راتلیج، مجموعه مقالاتی را ویراستاری کرده که با عنوان "ترجمه، بازنویسی و دخل تصرف در شهرت ادبی" در سال ۱۹۹۲ به چاپ رسیده است. لِفُور خود در این مجموعه، مقاله‌ای نوشته است درباره دلایل عدم محبوبیت قصیده در غرب، که در خلال آن به دلایل فرهنگی، استعماری چندی اشارات ظریفی داشته است. در اینجا نویسنده ضمن مرور بر نظریات لِفُور، به بحث درباره این نکته می‌پردازد که، اگرچه استعمار مفهومی اقتصادی به ذهن القا می‌کند، این سلطه‌ی فرهنگی است که سلطه اقتصادی را به دنبال می‌آورد.

آندره لِفُور یکی از دو دلیل عمده عدم استقبال از قصیده در غرب را عدم احترامی می‌داند که در اروپا و آمریکا برای فرهنگ اسلامی قائل هستند. وی می‌گوید این عدم احترام به دو نتیجه منجر می‌شود: ۱. علاقه به شناخت فرهنگ اسلامی وجود ندارد. ۲. علاقه به آشنایی با ادبیات اسلامی بیشتر از دیدگاه غالب و مغلوب یعنی ادبیات اروپایی - آمریکایی ابراز می‌شود و همه چیز با گز و پیمانان آن سنجیده می‌شود و اگر گاهی هم التفاتی به فرهنگ و ادب اسلامی می‌شود بیشتر از سر کوچک‌نوازی است.^۱ این دیدگاه استعماری تقریباً عام است. فیتزجرالد در نامه‌ای به دوستش کاول، کسی که خیام را به او معرفی کرد، می‌نویسد:

It is an amusement for me to take what liberties with these Persians who (as I think) are not poets enough to frighten one from such excursions and who really do want a little Art to shape them.

برای من سرگرمی و تفریح است که دخل و تصرف‌هایی که دوست دارم در [آثار] ایرانیان به عمل آورم، ایرانیان (به نظر من) آنقدر شاعر نیستند که آدم را از این تفریحات بترسانند و فی الواقع به کمی هنر نیاز دارند تا آنها را شکل دهند.^۲

لِفُور می‌نویسد فیتزجرالد هرگز جرأت نمی‌کرد در ادبیات روم و یونان اینگونه دخل و تصرف کند،

* این مقاله بنا بر رعایت اختصار کوتاه شده است.

1- André Lefevere "The Case of Missing *Qasidah*" *Translation, Rewriting and the Manipulation of Literary Fame* (London: Routledge, 1992) P. 75.

به دو دلیل: ۱- ادبیات آنها شناخته شده و از مقام والایی برخوردار بود. ۲- ادبیات روم و یونان پایه ادبیات اروپایی را تشکیل می‌داد (و می‌دهد). ادبیات ایران و توسعه ادبیات اسلامی حاشیه‌ای و خارجی "exotic" بوده و هست.^۱

به‌طور کلی، بر کار ترجمه، بازنویسی و جنگ‌پردازی از ادبیات اسلامی و توسعه ادبیات شرق با جنوب، به‌نظر لفور، دو رویه حاکم است: اعتذار و قیاس (apology and analogy).^۲ اعتذار از اقدام خود و پوزش خواهی از ناهمخوانی‌های فرهنگ شرق با غرب و تعبیر شباهت‌ها به سود فرهنگ خود یا فرهنگ خود خوانده.

این دو رویه به اعتقاد نگارنده دو روی یک سکه هستند. لفور خود می‌گوید که این اعتذار گاهی به "بی‌اعتنایی و حتی تحقیر پنهانی" بدل می‌شود.^۳ حتی تحسین گاه‌به‌گاه غربیان از ادبیات اسلامی و به‌طور کلی ادبیات جنوب به‌خاطر شباهت‌هایی است که بین ادبیات جنوب و ادبیات خودی یعنی غرب و ادبیات روم و یونان می‌بینند.^۴ به عبارت دیگر هر ادبیاتی که با ادبیات غربی تطبیق‌کند قابل تحسین است. کلمنت هوآرت در تاریخ ادبیات عرب خود می‌نویسد: "فوران شوری (منظور ظهور اسلام است) که لحظه‌ای بیش نپایید، اعراب را به گشودن کل جهان موفق کرد. اما چیزی نگذشت که اعراب باده‌نشین به زندگی بدوی خویش باز گشتند.^۵ اعراب شهرنشین هم همان رذایلی را داشتند که جزو فضایل اعراب بدوی محسوب می‌شود یعنی حيله، حرص، سوء ظن، و شقاوت".^۶ "ایضاً از اوست: "میراث شگفت‌انگیز نژادهای هند و اروپایی یعنی توان ترجمه وقایع تاریخی یا افسانه‌ای به اشعار فخیم... در مغز کسانی که به زبان‌های سامی تکلم می‌کنند وجود ندارد."^۷ نژادپرستی از این آشکارتر می‌شود؟ کار لایل هم که نظر مساعدتری نسبت به تمدن اسلامی دارد همان را می‌گوید البته بدون تعصب نژادی. وی اظهار می‌دارد اعراب از هنر متعالی شعر حماسی و نمایشی بی‌اطلاع بودند؛ شاید برخلاف نظر ارسطو این هر دو را به نثر می‌نوشتند.^۸ یکصد سال بعد هم نیکلسون سعی می‌کند همین نکته را توجیه کند. او می‌نویسد قصاید جاهلی از مرثیه توماس گری کوتاه‌ترند و "هومر و چاسر عرب بایستی به نثر روی آورده باشند."^۹

در اینجا بد نیست مختصراً طرز تفکر اروپائیان نسبت به ادبیات کلاسیک روم و یونان را در مقام مقابله و مقایسه با دیدگاه آنها نسبت به ادبیات شرق بررسی کنیم. لفور عنوان فرعی بسیار رسایی برای یکی از فصول کتاب خود انتخاب کرده است: "مزخرفات مقدس گرچه دست‌پخت هومر^{۱۰} باشد." ایلیداد ر

۱- همانجا. ۲- همانجا، صص ۷۷-۷۶.

۳- همانجا.

۴- همانجا.

۵- همانجا.

۶- همانجا.

۷- همانجا، ص ۷۷.

۸- همانجا.

۹- همانجا.

10- Quoted from Earl of Roscommon (d. 1685) by André Lefevere "Universe of Discourse: Holy Garbage, tho' by Homer Cook't" Translation. *Rewriting and the Manipulation of Literary Fame*

فرهنگ خود مقام محوری داشت و در فرهنگ اروپای غربی هم همان جایگاه را صرف نظر از ضعف هایش تا زمان کنت رسکوْمُن یعنی اواخر قرن هفده حفظ کرد.^۱ حتی پاره‌ای ملل اروپایی مقام اوّل را برای هومر قائل می‌شدند و مقام دوّم را به بهترین شاعران خود می‌دادند. بیت مشهور الکساندر پوپ برای دانشجویان ادبیات انگلیسی آشناست:

"Those oft are stratagems which errors seem/Nor is it Homer nods, but we that dream.

آنچه اغلب اشتباه می‌پنداریم راه کارهاست؛ هومر اشتباه نمی‌کند بلکه ما چنین می‌پنداریم. فرانسه دوره نوزایی، بدون قید و شرط هومر را پیشوای خود می‌دانست.^۲ در قرن هیجده دیدگاه‌ها نسبت به ادبیات کلاسیک انتقادی می‌شود. فرانسه فرهنگ خود را که به بلوغ رسیده است برتر از فرهنگ کلاسیک تلقی می‌کند و خود را متولّی بوطیقای غرب می‌داند.^۳ در انگلستان هم تردیدهای نیم‌بندی آغاز می‌شود.^۴ شاید این تردیدها ناشی از زوال اهمیت حماسه در مقابل تراژدی باشد.^۵ تردید "نیم‌بند" انگلستان به این خاطر بود که هنوز حماسه‌های میلتون به‌عنوان حماسه ملّی در انگلستان خواننده داشت.^۶

علی‌رغم این تردیدها توجهات شروع می‌شود. مادام داسیه در سال ۱۷۱۳ ترجمه خود را "ستایشی از نبوغ هومر" می‌داند.^۷ و هودار دولاموت در سال ۱۷۴۰ ترجمه خود را برای قاطبه کتابخوان فرانسه "خوشایند" می‌سازد.^۸ همچنین شرک و الحاد هومر را توجیه می‌کند.^۹ مادام داسیه آداب و رسوم زمان هومر مثل صحبت از دیگ و سه‌پایه و پاتیل و بادیه و خون و چربی و آشقاظ و گوسفند کشتن شاهان و کباب کردن آن را با نظایرش در کتاب مقدّس مقایسه می‌کند.^{۱۰} حتی وی می‌نالد که ذوق معاصران تحت تأثیر خواندن کتاب‌های پوچ و بی‌معنی ضایع شده است و مردم خصائص قهرمانان بورژوا را از هومر توقع دارند. هم او رساله‌ای تحت عنوان علل فساد ذوق و سلیقه در سال بعد (۱۷۱۴) می‌نویسد.

گرچه تا به اینجا فقط از هومر سخن گفتیم، اما می‌توان با اطمینان این دیدگاه را به کلّ ادبیات کلاسیک تعمیم داد. جهت توجیه ادبیات "شبه‌مقدّس" و "تابوی" کلاسیک، مترجمان اروپایی راه کارهایی به کار گرفته‌اند^{۱۱} که برای پرهیز از اطاله کلام صرفاً نام می‌بریم و از ذکر شواهد و امثله خودداری می‌کنیم: ۱. تلخیص ۲. جایگزینی ۳. تلطیف یا حسن تعبیر یا نکوگویی ۴. تطبیق با نیازهای ژانر ۵. تطبیق با نیازهای

(London: Routledge, 1992) PP. 87-98.

- | | |
|----------------------|--------------------|
| ۱- همانجا، ص ۸۷ | ۲- همانجا. |
| ۳- همانجا، ص ۸۸ | ۴- همانجا. |
| ۵- همانجا. | ۶- همانجا. |
| ۷- همانجا، ص ۸۹ | ۸- همانجا، ص ۹۰. |
| ۹- همانجا، ص ۹۱. | ۱۰- همانجا، ص ۱۶۵. |
| ۱۱- همانجا، صص ۸۹-۹۸ | |

مخاطب ۶. تحشیه ۷. حذف ۸ ابهام ۹. سلیقه شخصی مترجم ۱۰. رعایت آداب فرهنگی. پس از بررسی دیدگاه غرب نسبت به فرهنگ شرق و وارد اصل مطلب می شویم. دیدگاه غرب نسبت به فرهنگ و ادب شرق دو موضع عمده پیدا می کند: یکی برداشت رمانتیک که آن را "exoticization" اصطلاح کرده اند و دیگری پذیرش شرق تا آنجا که با معیارهای ایدئولوژیک، اخلاقی و زیباشناختی غرب بخواند و تطابق آن با این معیارها که آن را تطبیق "naturalization" نامیده اند.^۱ البته این دو موضع متناقض می نمایند اما دوروی یک سکه هستند و مکمل یکدیگر.

افسانه پردازی، دیدگاه سنتی و دیرینه غرب نسبت به شرق را منعکس می کند. این دیدگاه ملهم از دیدگاه مورخین کلاسیک نسبت به ایران و شرق است. این دیدگاه شرق را سرزمین پریان، ثروت، حرمسراها، کاخ های باشکوه، لباس های فاخر، جادو، غرایب و به طور کلی غریبه با غرب تلقی می کند. از اینرو جای تعجب نیست که در ظرف بیست سال (۱۹۶۸-۱۹۴۸)، ۷۸ ترجمه از کتاب هزارویکشب به فرانسه منتشر می شود، در صورتی که در همین مدت ۱۴ ترجمه از آثار کلاسیک و ۱۹ ترجمه از آثار مدرن عربی صورت می گیرد.^۲ در قرون ۱۹ و ۲۰ کتاب هزارویکشب دیدگاه و برداشت شرق از غرب را منعکس کرده است. از تعداد ترجمه های کتاب مزبور به زبان انگلیسی آماری در دست ندارم اما می توان از روی واژه "Shehrazadic" — مأخوذ از شهرزاد قصه گوی هزارویکشب — که بالغت "exotic" مترادف شده است، قیاس کرد.

تطبیق (naturalization) روی دیگر سکه را نشان می دهد. اگر اثری بخواهد ترجمه شود و با اقبال عمومی روبرو گردد، نه اینکه صرفاً به قول مکموند در گنوه های شرق شناسی محبوس بماند، باید با ارزشهای ایدئولوژیک، اخلاقی و زیباشناختی غرب همخوانی داشته باشد. بی جهت نیست که بعضی از آثار طه حسین و توفیق الحکیم جزو اولین آثاری هستند که به فرانسه ترجمه شدند: الآیام طه حسین در سال ۱۹۴۷ و یومیات نعیم فی الاریاف توفیق الحکیم در سال ۱۹۳۸، درست یک سال بعد از انتشار به عربی.^۳ دلیل ترجمه این آثار این بود که آنها را نویسندگان بورژوازی غربی شده اگر نگویم غرب زده نوشته بودند که در ارزش های اخلاقی و زیباشناختی و سبک زندگی خود به غرب نزدیک تر بودند تا شرق.^۴ وانگهی غرب، این آثار را از دیدگاه خویش می خواند و از ظن خود یار آنها می شد. اگر مؤلف شرقی انتقاد اجتماعی می کند، غرب آن را به حساب عقب ماندگی مردم و ضعف جوامع شرقی می گذارد و این به کام غربی شیرین تر است چون هم فاصله و فرق بین شرق و غرب را نشان می دهد و هم برداشت غرب را از شرق تأیید می کند، آنهم از زبان یک شرقی.^۵ اثر توفیق الحکیم بیگانگی میان کارمندان دولت و دهقانان فقیر درگیر رویه های اداری غربی را منعکس می کند. ژان گرونیور آن را بیشتر به عنوان منبع

۱- جکمونند، ص ۱۵۰.

۲- همانجا.

۳- همانجا.

۴- همانجا.

۵- همانجا.

آداب و رسوم مصر و فقر دهقانان می‌خواند تا ناکارایی و ناسازگاری‌های رویه‌های قانونی اقتباس یافته از غرب.^۱

گرچه برای موفقیت نجیب محفوظ دلایل دیگری ذکر می‌کنند اما علت اصلی، تطابق بعضی از آثار او با ارزش‌های اخلاقی، زیباشناختی و ایدئولوژیکی غرب است و تأیید فرق فاحش شرق با غرب. چرا تمام آثار او ترجمه نمی‌شود؟ چرا نویسندگان نسل جدید مصر که "نسل ۱۹۶۰" یا به قول مکموند نسل "استعمارزدایی فرهنگی" هستند، نظیر یوسف القیاد، سلیمان فیاض، جمال قیطانی، سن‌الله ابراهیم و مجید توبیه به بازارهای اروپایی راهی ندارند.^۲

در مورد نویسندگان مراکشی، لبنانی، فلسطینی و ایرانی هم کمابیش وضع به همین منوال است. فرانسه در سال ۱۹۸۷ به طاهر بن جلّون، مقاله‌نویس، شاعر و رمان‌نویس مراکشی، جایزه گنکور که معتبرترین جایزه ادبی کشور است به خاطر نوشتن رمان شب قدر (La Nuit Sacrée) اعطاء می‌کند. این کتاب در تاریخ گنکور رکوردشکن می‌شود و میلیون‌ها نسخه از آن به فروش می‌رسد. کتابفروش‌ها کتاب را از پستوی بیرون می‌کشند و در ویتترین‌های جلو می‌آرایند و به مقام ادبیات فرانسه برمی‌کشند. فرانسوا میتران علت موفقیت کتاب را "احترام به جهانی بودن زبان فرانسه می‌داند."^۳ اما راز موفقیت کتاب جای دیگر است. این کتاب دنباله‌ی کتاب دیگرست به نام فرزند شن (L'Éfant de sable). در این کتاب اخیر احمدزها هشتمین دختر خانواده‌ی اسلامی سنتی پدرسالاری است که به صورت پسر تربیت می‌شود تا بتواند وارث "مذکری" برای خانواده باشد.^۴ در رمان شب قدر که عنوان طعنه‌آمیز و تلمیحی به لیلۃ‌القدر، سوره ۹۷ قرآن کریم دارد، احمد-زها پس از فوت پدر، از انقیاد پدر آزاد می‌شود و هویت و جنسیت خویش را باز می‌یابد و زها می‌شود.^۵ کتاب اول، خشونت و دیکتاتوری پدر خانواده را در اسلام نسبت به فرزند دختر نشان می‌دهد و کتاب دوم خشونت شوهر را نسبت به زن.

جلّون خود آگاه یا ناخودآگاه در دام غربیان می‌افتد و پیش‌داوری غربیان از رفتار جنسی مرد شرقی و مسلمان را تأیید می‌کند. خود جلّون در مصاحبه‌ای با تلویزیون فرانسه مقرر و معترف است که این کتاب افتراآمیز و کفرآمیز است و به زبانی جز زبان فرانسه جرأت نوشتن آن را نداشته است.^۶ در جای خود اشاره خواهیم کرد که بعضی از نویسندگان جنوبی برای اینکه به بازارهای غرب راه یابند هم به زبان آنها می‌نویسند و هم باب طبع آنها. جای تعجب است که جلّون عرب‌زبان توصیه‌های مکرر قرآن و احادیث را نسبت به زن و فرزند دختر، نشنیده یا نخواسته است بشنود.

۱- همانجا، صص ۵۴-۱۵۳.

۱- همانجا.

3- Samia Mehrez "Translation and the Postcolonial Experience *Rethinking Translation: Discourse, Subjectivity Ideology* (London: Routledge, 1992). PP. 127-28.

۵- همانجا.

۴- همانجا، صص ۱۲۸.

۶- همانجا، صص ۱۴۱.

قضیه بتی محمودی و سلمان رشدی در ایران مثال‌های دیگری از این موضوع است. مثال دیگر کتاب دوست ما، شاه (Notre ami lo roi) از جیل پُر و است که در ظرف شش ماه سیصد هزار نسخه آن فروش رفته است. این کتاب راجع به دیکتاتوری سلطان حسن دوم پادشاه مراکش و سابقه سوء او بر حقوق بشر است.^۱ و جای تأمل است که هر دو کتاب پیش‌داوری و برداشت غرب را از شرق تأیید می‌کنند، به‌خصوص "بربریت و استبداد" آن‌را، یکی سلطان جائز و دیگری شوهر زورگو.^۲ آیا حاکم مستبد در جهان منحصر به ملک حسن دوم است و در آفریقا یا آمریکای لاتین و خاورمیانه نظایری ندارد؟ مادام که ژنرال نوریگا از آمریکا و غرب حرف‌شنوی دارد، نقض حقوق بشر و قاچاق مواد مخدر از طرف او نادیده انگاشته می‌شود.

همانطور که در بالا گفتیم، بعضی از نویسندگان جهان سوم در تأیید و تشویق دیدگاه غرب نسبت به شرق، سهیم هستند. بیشتر نویسندگان دوزبانه جهان سوم یا نویسندگان تک‌زبانه که می‌خواهند آثارشان به زبان‌های غربی ترجمه شود و گوشه چشمی به مخاطب غربی دارند، خودآگاه یا ناخودآگاه و سوسه می‌شوند که انتظارات خواننده غربی را در نوشته‌های خود برآورده کنند. غیر از سلمان رشدی، مثال بارز این خودباختگی در همسایگی ما تاگور است. تاگور کیفیت ترجمه مجموعه گیتانجلی خود را که در سال ۱۹۱۴ برنده جایزه نوبل شده بود پایین آورد تا با انتظارات مخاطب غربی تطبیق یابد. تاگور که ادبیات غرب را نزد خود آموخته بود و متأثر از اصول زیباشناختی رمانتیک و عصر ویکتوریا بود در اوج قدرت امپریالیسم انگلستان عقده خود کمترین نسبت به فرهنگ امپریالیسم پیدا کرد و شعرهای هندی خود را باید غربی خواند و شعر خود را طبق دیدگاه کلیشه‌ای استعمارگران ترجمه کرد.^۳

جمال قیتانی که رمانش زین برکات به نُه زبان از جمله فرانسه و انگلیسی ترجمه شده است معتقد است که ترجمه ادبیات عرب تحت سلطه و روابط جهانی شرق و غرب است. برداشت‌های غرب منبعث از تعصبات و پیش‌داوری‌های دیرینه است و خواننده غربی ترجیحاً به آثاری روی می‌آورد که این پیش‌داوری‌ها را تأیید کند. در عوض، بعضی از نویسندگان عرب برای اینکه مخاطب وسیع‌تری پیدا کنند به این تعصبات دامن می‌زنند و به قول او "ادبیات توریستی" تولید می‌کنند و تناقضات شرق را در چشم غربیان بزرگ جلوه می‌دهند. او می‌نویسد اگر اثری در فرهنگ خود فاقد ارزش باشد، ترجمه به زبان‌های سلطه‌گر چیزی بر آن نخواهد افزود، جز آنکه عیوب آن را آشکارتر سازد.^۴

پس از بررسی جریان استعماری ترجمه جنوب-شمال می‌توان نتیجه گرفت که به‌طور کلی در ترجمه دو دوره و چهار الگو یا پارادایم حاکم است. در دوران استعمار کهن در جریان ترجمه شمال-جنوب - که در این گفتار نمی‌گنجد - مترجم چون واسطه‌ای چشم و گوش بسته و بلااراده عمل می‌کند

۱- همانجا، ص ۱۴۸.

۲- همانجا.

3- Jian Zhang "Reading Transaction in Translation" *Babel* 43:3 237-25, P. 239.

۴- جکمون، صص ۱۵۴-۵۵.

و بی‌چون و چرا فرهنگ بیگانه را خودی می‌کند - ترجمه و چاپ‌های متعدّد کتاب بتی محمودی به این مقوله تعلق دارد. و در جریان عکس یعنی ترجمه از جنوب به شمال - همانطور که به تفصیل در این گفتار دیدیم - مترجم به‌عنوان واسطه‌ای بصیر و مستقل عمل می‌کند و فرهنگ بیگانه را، بیگانه نگاه می‌دارد یا با ارزش‌های خود منطبق می‌کند. در دوران پس از استعمار مترجم جنوبی چشم و گوش بسته عمل نمی‌کند. برای ترجمه آثاری را انتخاب می‌کند که ارزش ترجمه داشته باشد و بانیازها و اولویّت‌های کشور او بخواند. مثال بارز آن ترجمه آثار سیاسی نوآم چامسکی و روژه گارودی و حامد الگار است. وانگهی در دوران بعد از استعمار مترجم جنوبی در آرای کلیشه‌ای شمال نسبت به آثار جنوب تجدیدنظر می‌کند.^۱ ترجمه آثار نویسندگان آمریکای لاتین، آفریقا و حوزه کارائیب مبین این تجدیدنظر در ایران و جهان سوّم در سال‌های اخیر بوده است. البته تقسیم‌بندی به این دو دوره، فرضی است و الزاماً این دو دوره با ادوار استعمار یا استعمارزدایی سیاسی تطبیق نمی‌کنند بلکه در تبادلات فرهنگی استعماری و بعد از استعماری دوشادوش هم بوده و خواهند بود.^۲

در پایان مقاله، بد نیست به راه‌کارهایی که کشورهای فرانسه‌زبان آفریقایی در برابر این هجوم فرهنگی اندیشیده‌اند، اشاره‌ای بکنیم. این راه‌کارها عبارتند از: ۱- جهانی کردن فرهنگ عربی - آفریقایی ۲- معرب کردن زبان فرانسه. در راه‌کار اول نویسندگان و مترجمان از زبان غالب که می‌خواست آنها را در حصار تنگ زبان بومی حبس کند و آپار تاید زبانی به وجود بیاورد، حربه‌ای ساختند تا با تمام اشکال سلطه بچنگند. عبدالوهاب مؤدّب تونسی که عالماً، عامداً زبان فرانسه را برای نویسندگی برگزیده، می‌گوید: "به زبان فرانسه می‌نویسم اما خود را در بطن فرهنگ کلاسیک عرب قرار می‌دهم. جمع کردن این آثار صرفاً یک هدف داشته و آن قرار دادن فرهنگ عرب در سطح جهان است..."^۳ آسیه جبر، نویسنده الجزایری هم شیوه دوّم را بر می‌گزیند و به زبان فرانسه می‌نویسد، زبانی "که سابقاً مردمش را در گور می‌کرد". او با عربی کردن زبان فرانسه با زیر متن (subtext) عربی از آن انتقام می‌گیرد و آن را عقب‌مانده می‌کند.^۴ استعمار می‌خواهد تک‌زبانه و تک‌فرهنگی و انحصارگر باقی بماند. مترجمان و نویسندگان آفریقایی علیه این انحصار در فرهنگ و زبان بپا خاسته‌اند.

Bibliography

- Haghighi, Manouchehr. *Iran and the Iranians in English Literature of the 16th, 17th and 18th Centuries*. Tehran: golshan Printing House, 1970.
- Jackmond, Richard. "Translation and Cultural Hegemony: The Case of French-Arabic Translation." *Retinking Translation: Discourse, Subjectivity, Ideology*. Ed. Lawrence Venuti. London: Routledge, 1992. ۴۴. ادامه کتابنامه در صفحه ۴۴.

۱- همانجا، ص ۵۶-۱۵۵.

۲- همانجا، ص ۱۳۰.

۳- همانجا، ص ۱۲۵.